

یادآوری: بحث در شرط چهارم از شرایط مطهر بود که آیا تابش انعکاسی خورشید باعث طهارت می شود یا باید مستقیم باشد که گفتیم دو قول است که قول معروف عدم انعکاسی بودن است.

در تحقیق مسئله گفتیم در روایات سه عنوان وجود دارد اول تحفیف و دوم اصابه که در موثقه عمار وجود دارد اگر چه در صحیح زراره و حکیم هم وجود دارد اما چون روایت دارای اشکال است ملاک عبارت روایت عمار است و عنوان سوم اشراق بود.

در این سه عنوان بحث مفصل ارائه شد و به این نکته رسید که محقق خویی فرمود که عنوان اصابه در موارد انعکاسی ثابت نیست بلکه در صورتی صادق است که شیء متنجس مستقیماً در برابر خورشید قرار گیرد بدون مانع و حاجر. به همین دلیل ایشان می فرماید روایت عمار چون به نحو قضیه شرطیه است مفهوم دارد یا به مفهوم شرط و یا به مفهوم تحدید (به این معنا که این قضیه شرطیه در مقام تحدید است). پس مفهوم این می شود که اگر اصابه نبود پاک نمی شود و این مفهوم هم باعث تقييد روایت اذا جففته الشمس فهو طاهر می شود و هم روایت اشراق را قید می زند. زیرا در یکی جفاف و در دیگری اشراق کافی دانسته شده است که به واسطه روایت عمار قید می خورد.

بنابراین اگر کسی بگوید اشراق اطلاق دارد چه مقابله باشد و چه نباشد اما باز به واسطه مفهوم روایت عمار قید می خورد.

در نتیجه ما تابش مستقیم نیاز داریم و این شرط ثابت است.

اشکال مرحوم تبریزی به مرحوم خویی

محقق تبریزی این کلام را نقل می کنند در تنقیح مبانی العروه و سپس اشکال می کنند.

اقول: کون المعتبر فی الاصابه ما ذکر ممنوع و لذا يقال اصابني الحجر او اصابه سهم العدی و لو كان الاصابة بالانعكاس عن موضع [1]

ایشان به این دو کلام عرفی استشهاد فرمودند برای این که بفرمایند مطلب آقای خویی تمام نیست. فرموده است که اگر سنگی پرتاب شود به جایی و از آن جا بر بخورد به انسان مثلاً ماشین در خیابان رد می شده است بعد از زیر طایر ماشین سنگی پرتاب شود به دیوار و بعد از آن به عابری بخورد آیا در این جا غلط است که بگوید اصابني الحجر؟ قطعاً لغتاً و عرفاً درست است. یا در جایی که دشمنی تیری را رها کرد و به جایی خورد و برگشت به آن شخص خورد باز صادق است که گفته شود اصابه سهم العدی.

اشکال به مرحوم تبریزی

استشهاد به این دو مثال برای نقد کافی نیست.

زیرا در اصابی الحجر در جمله اولی را یا فعل را لازم [2] می گیریم یا متعدی که ظاهر عبارت ایشان این است که لازم است زیرا فاعلی ذکر نشده است. و ظاهر این است که الحجر فاعل اصاب است نه این که اصاب فاعلی غیر از حجر دارد که در اینجا مقدر است. در این صورت بله صادق است زیرا واقعا حجر خودش به این آقا اصابت کرده حال مقدماتش هر چه می خواهد باشد. این جا ربطی به مقدمات ندارد که انعکاس از جایی دیگر بوده است یا از آن جایی که پرتاب شده است مستقیما آمده است. چون بهر حال اصابه الحجر. این سنگ بوده و به بدن او اصابه کرده است حال از هر جایی خارج شده است و عامل هر چه می خواهد باشد زیرا با عامل کاری ندارد بلکه به حجر کار دارد.

یا در مثال بعد سهم العدی اصابه. این سهم بالاخره سهم دشمن است چون مال او بوده است اما علی ای حال به فاعل کاری ندارد و فاعل خود سهم است. و سهم هم به او اصابه کرده است.

بنابراین در این دو مثال چون بالواقع و بالحقیقه و بلاتأمل و بلامجاز حجر و سهم اصابت کرده است و عامل هر چه می خواهد باشد صادق است که بگویم اصابه سهم العدی یا اصابی الحجر. اما در مانحن فیه در مورد اصابه الشمس مسلم است که بالواقع حقیقت و جرم شمس اصابه نمی کند بلکه این اصابه به ملاحظه مجاز و عنایت عرفی است. و در این جا یک میرری وجود دارد که باید آن میرر را پیدا کرد و آن میرر این است که نزد عرف وقتی جسم در مقابل خورشید و ضوء خورشید به آن می تابد این ضوء مایه اتصال شمس است به آن جسم. و این باعث صحت اسناد عرفی است و الا اصابه که واقعا در این موارد وجود ندارد. و بنابراین باید ببینیم در جایی که یک واسطه جدیدی احداث و نور منعکس شد آیا عرف باز اصابته الشمس را صادق می داند یا نه و این ربطی به اصابی الحجر ندارد زیرا در آن جا واقعا سنگ خورده است اما در اینجا واقعا خورشید به جسم نخورده است و طبق یک میرر ادبی و ذوق عرفی اطلاق می شود و باید دید آن میرر ادبی و ذوق عرفی چیست و آیا در مواردی که واسطه می خورد باز آن میرر ادبی وجود دارد یا نه. و این دو را با هم مقایسه کردن درست نیست و این مقایسه از استاد خیلی عجیب است.

اما اگر بگویم اصابه دو مفعولی است یعنی اصابی الشخص الحجر و فاعل شخص دیگری است.

بله در این جا صادق است اگر انعکاسی باشد البته در صورتی که بدانند باید بواسطه اصابه به چیز دیگری سنگ را به او بزنند. و عاملا عامدا مطلقا سنگ را به این گونه به آن شخص بزنند.

اما در مانحن فیه که اگر بخواهد بگوید اصابته الشمس. در اینجا اگر هم فرض بگیریم شمس مثل یک آدم عاقل است و بخواهد خودش اصابه بکند آیا میرر دارد که بگویم از طریق انعکاس نورش را به جسم رسانده است. در این جا محل کلام است. زیرا حقیقتا که نمی تواند اصابه کند و اصابه خورشید به این است که نورش را به آن بیفشاند که صادق باشد که خورشید اصابه (خودش را با او مصاب کرد) یا این که نه اگر نورش را به جایی دیگر تاباند و برگشت باز صادق است؟ در این جا هم معلوم نیست صادق باشد و اول کلام است که آیا این میرر ادبی و ذوق عرفی برای صدق وجود دارد یا نه.

بنابراین چه این جمله ها را یک مفعولی و چه دو مفعولی معنا کنیم ربطی به فرمایش مرحوم خویی ندارد و فرمایش ایشان متین است.

بنابراین حرف آقای خویی حرف متینی است. و اگر هم جزم به حرف ایشان پیدا نکنیم حداقلش این است که جزم به صدق با انعکاس هم نداریم.

نتیجه شرط چهارم

محصل کلام این که چون ما در بحث قبل اشتراط اصابه را قبول کردیم. اگر چه تجفیف بالاصابه را قبول نکردیم اما ضم التجفیف مع الاصابه و ضم الاصابه مع التجفیف را گفتیم از ادله استفاده می شود. بنابراین وقتی اصابه را قبول کردیم قهرا با توجه به آن چه که گفته شد در این مواردی که انعکاسی باشد می گوئیم کافی نیست زیرا در صدق اصابه شک داریم اگر نگوییم محرز العدم است.

مقام چهارم : شرایط مطهر

در مورد شرایط مطهر حداقل پنج شرط در کلام فقهاء ذکر شده است.

شرط اول: نجاست مطهر باید نجاست بولی باشد. مرحوم علامه در منتهی فرموده اند بنابراین خمریه و دمیه و سایر نجاسات تطهیر نمی شود. از مرحوم شیخ طوسی هم در احد قولیه در مبسوط این مطلب استفاده می شود. و ملحق می شود به این شرط کسانی که دایره را بزرگتر کرده اند و فرموده اند نجاست باید بواسطه بول و ما یشبهه باشد و اقوال دیگر که بعدا خواهد آمد.

بنابراین شرط اول راجع به نوع تنجس است که به چه چیزی متنجس شده باشد. فقط به بول یا مازاد بر آن هم هست و آن مازاد اگر هست چه چیزی هست محل اختلاف و کلام است.

شرط دوم: این که باید آن متنجس مرطوب باشد. صاحب عروه فرموده است: و یشرط فی تطهیرها ان یکون فی المذکورات رطوبه مسریه. [3]

چون عروه از این شرط تعبیر کرده به مرطوب ما این گونه تعبیر کردیم اما شاید عنوان بهتر این باشد که یابسه نباشد که بعدا وجهش معلوم خواهد شد.

شرط سوم : این که این رطوبت باید مسریه باشد و اگر نمناک باشد فایده ندارد.

شرط چهارم: زوال عین النجاسة عنه ان كان لها عین.

اگر آن نجاست جرم و عین دارد مثل خون و عذره در این صورت بایدازاله آن عین شود.

شرط پنجم: کون زوال عین النجاسة قبل الجفاف مطلقا او قبل جفاف الرطوبه المسريه المعتد بها

در این شرط می فرمایند که زوال عین باید قبل از جفاف باشد یعنی هنوز مقداری رطوبت باقی مانده باید زوال عین شود و اگر هم زمان باشد یا بعد بشود فایده ندارد. بلکه بعضی فرموده اند که نه قبل از جفاف مطلقا بلکه باید قبل از جفاف بشود به جوری که بعد از این که زوال عین شد یک رطوبت معتد بهی باقی مانده باشد و خورشید این طوبت معتد به را تجفیف کند. این شرط را در عروه و همچنین کلمات اصحاب ندیدم مگر از مرحوم محقق همدانی در مصباح الفقیه در جلد 8 ص 275 . که ایشان فرموده است که آیا مطلقا جفاف شرط است یا قبل از رطوبت معتد بها فیه تردد.

شرط ششم: زوال لون ، طعم و رائحه است. همان طور که در بحث ارض داشتیم که کف پا و کفش آیا در طهارتش لازم است علاوه بر زوال عین ، زوال طعم و رائحه و لون هم لازم است یا نه که این بحث در اینجا هم می آید. که خورشید که به چیز متنجسی می تابد آیا لازم است که این سه تا هم زائل شود. البته می شد که این سه را سه شرط مستقل قرار دهیم اما همه را یک کاسه کردیم.

اما شرط اول: که آیا نجاست خاصه ای شرط است یا نه هر نجاستی باشد.

عروه شرط خاصی قرار نداده است اما بزرگانی شرط خاص قرار داده اند که خواهد آمد.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

(1) تنقیح مبانی العروه ج 3 ص 308

[2] استاد حفظه الله بعد از کلاس تصریح کردند که منظورشان این بوده است که یا فعل را یک مفعولی می گیریم و یا دو مفعولی

[3] عروه ج 1 ص 130